

کلید فهم قرآن
وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا... ۳:۱۰۳
هکلی به رشته الهی (قرآن) بچسبید و تفرقه نداشتید...

آیه ۱۰۲ آل عمران سوره میفرماید: «ای افراد با ایمان (ای کسانی که به پیامبری محمّد ص و الهی و وحی بودن قرآن ایمان دارید) از نافرمانی (اطاعت نکردن از دستور) خدا بر حذر باشید و فقط در حالی که تقسیم خدا هستید (دستور و نظری او را اجرا میکنید) از زمین برید.»

و بنا به آیه ۱۰۳ مورد نظر سوره آل عمران میفرماید: «... نعمت خدا را بر خودتان یاد آوری کنید. وقتی که دشمن هم بودید، خدا این دلهای شایسته ایجاب کرد (دلهای شما را به هم نزدیک کرد و عقلمند کرد) و به نعمت آن برادر شدید، و بکنار کودانی از آتش (آتش خدای و دشمنی) بودید، خدا شما را از آن نجات داد، خدا آیاتش را اینطور برای شما بیان میکند تا راه صحیح را بشناسید.»

آیه ۱۰۴ آن میفرماید: «باید از شایسته (گروهی) باشد که مردم را به کارهای خیر دعوت کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند (امر به انکار در راه سخن یک دنیا پاک کنند و از تفرقه و اختلاف نهی کنند) چنین افرادی (در سخن یک دنیا پاک) موفق هستند.»
و آیه ۱۰۵ آن میفرماید: «شما مثل کسانی که پس از اینکه دلیل غی روی هم (برای تبیین ناخوشایند تفرقه و اختلاف آورده بودید) بودند تبیین آن غیر از ذلت و بختی و از زمین رفتن نیز نماند (و جاتفرقه و اختلاف شدند) با شماست. آنما عذاب بزرگی دارند.» چهار ذلت و خواری شوند و هر کس را میکشد و نیروهای هم را از زمین میبرند و خانه های هم را بر سر هم دیگر خراب میکنند.

حالا نگاه کنید در جهان این میان مسلمانان و چهار چه اختلاف و تفرقه هستند و چگونه دیگر را میکشد و خانه های هم را خراب میکنند و دشمنان خود را بر خود مسلط میکنند. آیا این عذاب بزرگ نیست. در طول تاریخ این افراد نامسلمان بی اطلاع از دستور خداوند چه کشانی از هم کرده اند، چه خون غنی از هم ریخته اند و چه انواری را از هم نابود یا عمارت کرده اند. آیا اینها مسلمانان تقسیم حکم و فرمان خدا هستند؟
قرآن یک کتاب شیرینیت که شامل کلیه وحی و پیام خدا به مسلمانان است و خواندن آن هر قدر آهسته باشد یک ماه بیشتر طول میکشد و در عرض یک سال میتوان آن را ۱۲ بار خواند و از تمام نظرها و دستورها و آیات خداوند اطلاع پیدا کرد. اما این نامسلمانان غایب از دعای

مسلمانی میکنند و شک اسلام شده اند بجای پیروی از قرآن میروا حادثی شده اند که لا اقل ۲۰۰ تا ۳۰۰ سال بعد از پیغمبرص نوشته شده.
 و فقها (یعنی کسانی که مدعی هستند دین را شناخته اند) فقه خود را بر پایه این احادیث نوشته اند، و افرادی اطلاع از قرآن با اعتماد به صرف آنها
 بجای خواندن پیام خدا (یعنی خواندن قرآن) وقت خود را صرف لاطالعات اینها کرده اند و هر کس از یکی از آنها پیروی کرده اند و چاره تفرقه
 و خرد فرشته اند و بجهان هم اقتداره اند و هنوز که هنوز است با هم میجنگند و خورف دارند، در صورتیکه خداوند در پیام خود (یعنی در قرآن) میفرماید:
 «از قرآن (از آنچه از خداوند تان به شما نازل شده)، از وحی پیام خدا و راهنای های او پیروی کنید» و از ادیای غیر از آن پیروی
 نکنید...» آیه ۳ اعراف سوره ۷ و «مسلمانان برادر هم هستند، بین برادران تان را اصلاح کنید، و از منافقانی (اطاعت نکردن از دستور
 خدا) حذر کنید...» آیه ۱۰ حجرات سوره ۴۹ و «اگر از کتاهان بزرگی که از آن نمی شده اید اجتناب (خودداری در دوی) کنید کتاهان
 دیگر شما را می بخشیم و شمارا با احترام وارد بهشت (جای پرازشتی) میکنیم» آیا این نامسلمانان که شک اسلام هستند از قرآن که پیام و راه نای
 خداست پیروی میکنند یا از آدم های بی اطلاعی که نام محدث و فقیه بر خود گذاشته اند. آیا اینها برادر هم هستند و بین برادران مسلمانان
 را اصلاح میکنند یا به خجسته فتنه دامن میزنند؟ آیا اینها از کتاهان بزرگ که بزرگترین آنها بی اطلاعی از قرآن و تفرقه پیروی از
 افرادی اطلاع و ندانسته از قول خدا حرف زدن و اقربا به خدا پیروی میکنند؟ اخرا و تمت و بهتان چیزی است که این با فکر خود به هم می
 بافتند و دیگری نسبت میدهد. مثلاً میگوید فلانی چنین کاری کرده در صورتیکه او نکرده یا فلانی چنین حرفی زده در صورتیکه او چنین حرفی نزده.
 خدا در آیه ۱۱۶ نحل سوره ۱۶ به مسلمانان میفرماید: «هر چه بد روغ بد هانتان آمدند نگوئید این حلال و این حرام است تا به خدا بد روغ
 افرازمید (حرفی که خدا نزده بد روغ از قول او بگوئید) کسی که به خدا افرازمیزند (چیزی که تلفظ از قول او در دین میگویند) برنگار نمی شوند.»
 خدا در آیه ۳۳ اعراف سوره ۷ میفرماید: «گو خدا دهنم فقط کارهای زشت چه آشکار باشد چه پنهان و گناه و تکا و ذمه ناقص و چیزی را
 که خدا ریبی برای آن نازل نکرده شریک خدا نشستن و ندانسته از قول خدا (به نام دین) سخن گفتن را حرام کرده.» این نامسلمانانی که بدون
 اطلاع از قرآن به نام خدا درین دو کلام صحبت میکنند آیا مسلمان یعنی نسیم و مطیع حکم و نظر خدا هستند و از دستور و نظر خدا پیروی و اطاعت میکنند؟
 آیا این آیات صریح قرآن نسبت؟ آیا اینها از قرآن پیروی میکنند یا از این نامی دکاندار دین فروش؟ وای بر این نامسلمانانی

فعل ماضی

فعل حکمہ ای است کہ ۳ چیزانش ن میدهد. (۱) کاری که صورت گرفته یا میگیرد یا خواهد گرفت. ۲- گفته کار کث ن میدهد
چون کسی آنکار را کرده یا میکند یا خواهد کرد. ۳- زمانی که کار صورت گرفته یا میگیرد یا خواهد گرفت مثل «رفتم» کث ن میدهد کار «رفتم»
انجام شده و «امن» اینکار را کرده ام و نشان میدهد که من در گذشته اینکار را کرده ام
ماضی: ماضی یعنی گذشته. فعل ماضی کاری است که در گذشته انجام شده. مثل: رفتم، رفتی، رفت، رفتم، رفتی، رفتی، رفتی، رفتی.
آنچه پیرایه رفت» در این جمله آمده نشان میدهد چه کسی (اینکار را کرده). «م» یعنی من کرده ام «ی» یعنی تو کرده ای
بدون ضمیر یعنی او کرده. «یم» یعنی ما کرده ایم. «ید» یعنی شما کرده اید. «ند» یعنی آنها کرده اند.
«یا» یعنی «یا ای که زیر آن الف کجی باشد یا یا و سکنی که حرف قبل از آن کسره باشد صدای «ئی» میدهد
«ی» یعنی آنچه صدای «ئی» میدهد اگر حرف سکنی برسد صدای کسره «ی» میدهد. مثل فی القرآن که «ی» آن خوانده میشود.
در عربی حركات را با ۳ حرف ف، ع، ل یا با فعل می بخند یعنی: جای حرف اول آن «ف» میکند ازند و بجای حرف دوم
آن «ع» میکند ازند و بجای حرف سوم آن «ل» میکند ازند و حركات آن کله را با آن میدهند.
شأن میگویند نزل بر وزن فعل است یعنی بجای حرف اول آن «ف» و بجای حرف دوم آن «ع» و بجای حرف سوم آن «ل»
گذشته شده و دردی بر که ام آن حركات نزل یعنی ۳ فتحه است» گذشته شده.
فعل: هر کلمه ای که بر وزن فعل باشد کث ن میدهد «اد» اینکار را انجام داده. مثل کتب: نوشت. یعنی او عمل نوشتن را کرده
انجام داد. عظم یعنی او بزرگ (عظیم) شد. علم یعنی او دانت فعل بر وزن صفت هم دلالت میکند
فعلوا: نشان میدهد که آنها این کار را کردند یا این صفت را داشتند مثل امرؤا: امر کردند. عملوا: دانستند
و: وجه بعد از آن «ن» یا «ا» باشد چه نباشد نه جمع است که جمع میکنند مثل کفروا: کافر شدند. کفروا: کافر شدند
فعلنا: فعلنا نشان میدهد که ما اینکار را کردیم. نانی که حرف قبل از آن سکن باشد کث ن میدهد که ما اینکار را کردیم
نا: اگر حرف قبل از آن حرکت داشته باشد یعنی «ما» و «مان» میدهد. مثل دیننا: دین ما رسولنا: پیغمبر ما.

کلید فهم قرآن ۲

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ ...

ما تحقیقا فرستادیم پیغمبران را با دلیل های روشن و نازل کردیم برای کتاب و میزان را تا پرکارانند مردم عدالت را

پیغمبران را با دلیل های روشن فرستادیم و با این کتاب و میزان نازل کردیم برای اینکه مردم عدالت را برقرار کنند ...

لَمْ يَسْأَلْ قَطْعًا قَدْ تَحَقَّقًا تَحْقِيقًا بِ: به باب ب مطابق لِ: برای برای اینکه هَمْ: ایشان

لَمْ: اگر ضمیر بیاید معنی "برای" میدهد لِ: اگر ضمیر ضمیر بیاید برای تاکید است و معنی "مستأ" "قطعاً" "حقاً" میدهد

قَدْ: برای تحقیق است و بر سر فعل ماضی معنی ماضی نقلی میدهد ماضی نقلی مثل رفته ام گفته ای نوشته است

بِ: بیشتر معنی "به" میدهد بعد از آن بیشتر معنی "با" میدهد معنی "بیب" "بیکت" هم میدهد و گاهی معنی "مطابق" میدهد

لِ: یعنی برای مال و فعل در آن میدهد لِ: بر سر مضارع معنی "برای اینکه" میدهد

لَمْ: حرف جر است و به آخر اسم بعد از خود کسره میدهد و اگر اسم بعد از آن جمع باشد آخر آن "ین" میگیرد

فَاعِلٍ: فاعل اسمی است که گفته و کار است و بعد از فعل معلوم می آید آخر آن ضمه میدهد «دارد و آخر جمع آن (دُونَ) دارد»

مثل النَّاسِ که بعد از فعل لَيَقُومُ آمده است

مَفْعُولٍ: مفعول اسمی است که آخر آن فتحه میدهد «میگیرد و اگر جمع باشد آخر آن "ین" میگیرد

مفعول اسمی است که فعل بر او یا آن واقع شده مثل رُسُلِ الْكِتَابِ . الْمِيزَانَ

مفعول ۲ نوع است: ۱- مفعول بی واسطه که در فارسی «را» نشانند آن است و در عربی فتحه یا ین نشانند آن است

۲- مفعول با واسطه که با یکی از حروف اضافه می آید این حروف اضافه در عربی حروف جر میگویند چون اسم بعد از

خود را مجرور میکنند یعنی به آخر آن کسره «یا» میدهد «ین» هم نشانند جهت هم نشانند نصب

نصب علامت فتحه «ای» است که در آخر اسم گذاشته میشود مثل رُسُلِ الْكِتَابِ . الْمِيزَانَ

فعل مضارع ۲

فعل مضارع هم بر زمان حال (حاله) دلالت میکنند هم بر آینده مثل حاله بمنزل میروم. فردا به سر میروم.

عزمت فعل مضارع یُؤْتِ. ذُو. اُیْبَاتُ که با آنها حرف آتین میگویند یعنی «زنهارند»

آخر فعل مضارع ضمه دارد. در صورتیکه آخر فعل ماضی فتحه دارد. فتحه یعنی «ک» که در ماضی کلمه که آن

«ی» یا «و» نشانه این است که او اینکار را میکند مثل یَقُولُ. یَعْلَمُ. یُجِلسُ. می بینیم که حرف دوم اصلی میتواند

فتحه را «ک» یا ضمه «و» یا کسره «ی» داشته باشد. ولی اگر یکی از صیغه های آن را با نام می دانیم که بقیه صیغه های آن هم

همان حرکت را دارد.

«ذ» یا «ذُو» نشانه این است که تو اینکار را در زمان حال یا آینده میکنی. مثل یَجِلسُ و یَقُولُ تعالیم

«وَن» یا «وا» نشانه فعل مضارع است. البته حرف اول آن اگر یکی از حروف مضارعت را داشته باشد

حروف مضارعت به منظور که گفته شد یُؤْتِ. ذُو. اُیْبَاتُ است

چون «وا» در آخر کلمه هم نشانه ماضی هم نشانه مضارع هم نشانه امر هم نشانه نهی است. ولی آخر ماضی دارای

ضم است در صورتیکه اول مضارع حروف مضارعت را دارد که بعداً آن را خواهیم دید

لِفَعْلٍ: او اینکار را میکند. مثل یَلْتَبِئُ مَنُوبًا. یَشْهَدُ شَهَادَتَ مَبْدُودٍ. یَجِلسُ مَنُوبًا. یَعْلَمُ مَبْدُودًا. یَقُولُ مَبْدُودًا

لِیَعْمَلُونَ: آنها اینکار را میکنند «وَن» نشانه جمع است مثل یَجِلسُونَ مَنُوبًا. یَعْمَلُونَ مَبْدُودًا. یَقُولُونَ مَبْدُودًا

آخر فعل مضارع ضمه دارد «یا وون» دارد ولی بعضی مواقع حرکت آن تغییر میکنند که بعداً خواهیم دید

لِیَقُومُوا «برای اینکه برخیزند» اگر «ل» بر سر فعل مضارع بیاید ضمه در «آ» و «ا» تبدیل میشود.

اگر فاعل فعل بصورت اسم بعد از آن بیاید احتیاج به ضمیر ندارد و اگر آن اسم جمع باشد فعل معنی جمع میدهد مثل

لِیَقُومُوا النَّاسُ: برای اینکه مردم برخیزند. چون ضمیر الهی است که برای جلوگیری از تکرار اسم بکار می رود مثل

حسن پیش رفتی و با او (یعنی باقی) گفت من (یعنی حسن) امروز به بازار میروم «او» و «من» ضمیر هستند

کلید فهم قرآن ۳

قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ
 بگو ای اهل کتاب بیایید بوی کلمه‌ای مساوی بین ما و بین شما که نپرستیم غیر خدا را
 وَلَا نُشْرِكُ بِهِ شَيْئًا وَلَا يُلْحِدُ بَعْضُنَا لِبَعْضٍ مِنْ دُونِ اللَّهِ ... ۶۴ آل عمران
 و شریک نزنیم با او چیزی را و نگردند بعضی از ما بعضی را پرستد از غیر خدا

بگو ای اهل کتاب بیایید که بین ما و شما مساوی است که فقط خدا را عبادت کنیم،

و چیزی را شریک او نزنیم، و بعضی از ما بعضی را غیر از خدا پرستد (کار فرما و دستور دهنده خود نگیرند) ...

یا: ای آن: آن: که: اینکه: **وَاللَّهُ** بجز غیر از مگر: **فِي**: در: **تَوَى** مخفی: **عَلَى**: روی بر: **عَمَّنْ** از: **دَرَبَارَهٗ**

نیاید ای: حرف نداء است. یعنی برای صد اذن کسی بکار میرود. اگر صدای یعنی کسی که صد اذن میشود به اسم دیگری اضافه شده باشد آقرآن فتمه میگیرد که به آن منصوب میکنند. مثل یا اهل الکتاب. ولی اگر اسمی اضافه نشده باشد آقرآن فتمه میگیرد یا ایها النبیین

آن: یعنی که یا اینکه بر مرفعل مضارع می آید و آقرآن را منصوب میکنند یعنی ضم آن را به فتمه تبدیل میکنند و "ن" جمع و تشبیه را از آخر آن می اندازد. **أَنْ**: مرام مبتدای آید و آقرآن را منصوب میکنند یعنی ضم آن را به فتمه تبدیل میکنند و "ون" را به "ین" «

أَلَّا: دو کلمه است یکی **أَنْ** یعنی که یا اینکه و یکی **لَا** که فعل مضارع بعد از خود را منصوب میکنند یعنی ضم آن را به فتمه تبدیل میکنند مثل **أَلَّا نَعْبُدُ** و "ن" جمع و تشبیه را حذف میکنند. مثل **عَسَى أَنْ تُجِئُوا شَيْئًا** و هر گز **لَمْ** بماند چیزی را دست بردارد در حالی که برای شما بد باشد.

حکایت آخر که معرب را نصب در رفع و جر میکنند. معرب کلمه ای است که حرکت حرف آقرآن تغییر میکند.

همین کلمه ای است که حرف آن تغییر نمیکند مثل **أُولَئِكَ أَسْمَاءُ وَالَّذِينَ** «کسانی که» «افراد که» «اشخاصی که»

نصب فتمه حرف آخر کلمه معرب است در رفع ضمّه حرف آخر کلمه است و جر که حرف آخر کلمه است

عَمَّنْ یعنی از: در باب: در مورد: در باره

اَفْعَلٌ بِمَكْنَمٍ. هر فعلی که بر وزن اَفْعَلٌ باشد یعنی «من اینکار را میکنم» یا «من این صفت را دارم» مثل اَعْبَدُ و اَسْتَعْمِدُ
 فَعَلْتُ: کردی. هر فعلی که بر وزن فَعَلْتُ باشد یعنی آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن باشد یعنی نایکار را کردی
 كَرَّمْتُ: کردم. هر فعلی که آخر آن «ت» و حرف قبل از آن ساکن باشد یعنی من اینکار را کردم» یا «من این صفت را دارم»
 مَرْفُوعٌ هَا: مرفوع ها اسم نانی هستند که آخر آن «فیه» داشته باشد و اگر جمع سالم باشند آخر آنها «وَن» داشته باشد
 اسمی مرفوع چهارتا هستند. فاعل که بعد از فعل می آید و آخر آن ضمّه (و) یا «وَن» دارد. نایب فاعل اسم
 مرفوعی است که بعد از فعل مجهول بیاید و آخر آن ضمّه (و) یا «وَن» باشد. فعل مجهول را نخواهیم دید. مثلاً: اسم
 مرفوعی است که در ابتدای جمله قرار گیرد و بخوانند در باره آن حرفی نزنند. کجاست: حرفی است که در باره مقبض ازده میشود
 مجرور اسمی است که آخر آن کسه (ه) یا (پن) دارد.

مجرور فقط دو نوع هستند. ۱- مجرور به حرف جر اسمی است که پس از یکی از حروف جر آمده باشد ۲- مضاف الیه
 اسمی است که به اسم دیگری اضافه شده باشد و اسم اولی نه «أَلْ: أَلْ» داشته باشد «تَوْنِ»
 حروف جر مشهور عبارتند از هُنْ: از: فِی: در: عَلَی: بر: اِلَی: به: بَسْمَی: تا: لِ: برای: بَرای
 آید. بِ: به: بِه: به جهت: بِطَبَقِ: گ: مِثْلِ: مانند: مِثْنُ: از: در باره
 ک: کافی است که بر سر کلمه بعد از خود آمده باشد و معنی مثل مانند بدهد. اِک: یعنی تو: اَت: که آخر کلمه قرار بگیرد.
 مَنصُوبٌ اسمی است که آخر آن فتحه (ت) یا «یَن» دارد پس «یَن» هم نشانه مجرور است هم نشانه منصوب
 اما مجرور دو نوع بودند یکی پس از حرف جر یکی مضاف الیه. لذا اولی بنیم یکی از این دو ماهیت. مانه اگر نوزده مرفوع
 مَنصُوبٌ: کسی که در قرآن زیاد آمده اند ۳ تا است اِمِضْعُولٌ که دیدیم ۲- اسم اِنَّ وَاَنَّ که جزو حروف مشبّهه بِالْفِعْلِ
 هستند. خبر کمان که بر سر مقبضه او خبری آید و خبر را منصوب میکنند. بِلْکَانَ و اَفْعَالَ اِنَّ اَلْ اَفْعَالَ نَاقِصَةٌ مِثْلُهَا
 ۲- اسمی دوره ۴- قرآن به ترتیب ۱- حمد یا فاتحه ۲- بقره ۳- آل عمران ۴- نساء ۵- مائده

۴:۳۱ اِنْ يَجْتَنِبُوا زِينَةَ مَا فِيهِمْ لَمَّا تَنهَوْنَ عَنْهُ، وَنَكَرُوا عَنْكُمْ صِيغَاتٌ فَلَمْ يَدْخُلُوا فِيهَا

اگر از زینت‌ها نبردگی که از آن نهی شده اید اجتناب کنید، گناهان شمارای بخیم و شمار او را در بهشت می‌کنیم.

اِنْ: اگر نه. ما: آنچه. عَن: از. اولئک: آنها (مشاره). هُمْ: ضمیر آنها. ذلک: آن (مشاره).

اِنْ یعنی اگر، حرف شرط است و فعل مضارع را در فعل شرط و جواب آن مجزوم می‌کنند.

مجزوم کلمه معربیه است که حرف آخر کلمه جزم یعنی سکون «ه» داشته باشد و اگر جمع یا تشبیه باشد «ن» آن اضافه باشد.

اِنْ اگر در جمله بعد از آن (لا) (مکرر) باشد معنی «نه» و «نیست» میدهد.

اولئک یعنی «آنها» اسم اشاره است و اشاره به دور می‌کنند. اولئک جمع ذلک و تِلْک می‌باشد.

ذَلِکَ (آن) اسم اشاره به دور است و مؤنث آن تِلْک می‌باشد. ولی «ن» ضمیر است و مؤنث آن «ها» می‌باشد.

در آیه می‌بینیم که اِنْ، یَجْتَنِبُوا را به یَجْتَنِبُوا تبدیل کرده یعنی «ن» آن را انداخته و نَكَرُوا را به نَكَرُوا و نَدْخُلُوا را به نَدْخُلُوا تبدیل

کرده یعنی آنها را مجزوم کرده. حرف شرط اِنْ و اسماء شرط در وجه دارد که به جمله اول جمله شرطیه جمله دوم جواب شرط می‌گویند.

فراوانش نکرده اید که حرکات هم ثابت: فتحه «ک» کسره «ه» ضمه «ن» و سکون «ه»

اما اگر این حرکات بالا یا زیر حرف آخر کلمه معرب باشد: فتحه «نصب» و کسره «جر» و ضمه «رفع» و سکون «ن»

جزم می‌کنند و به کلمه ای که حرف آخرش فتحه داشته باشد مضروب و به کلمه ای که کسره داشته باشد مجزوم، و کلمه ای که ضمه داشته باشد «مرفوع»

و کلمه ای که سکون داشته باشد «مجزوم» می‌گویند. البته اگر آخرش «ن» جمع و تشبیه داشته باشد باز مجزوم است.

یَجْتَنِبُوا و یَجْتَنِبُوا باب افتعال است یعنی مصدر آن بر وزن افتعال می‌آید یعنی مصدر آن اجتناب است.

در باب افتعال پس از حرف اول اصلی یک «ت» است، «ت» اضافه می‌شود هرگاه کلمه ای لا یم که حرف هم آن «ت» بود

و دو حرف قبل از آن بود و دو حرف بعد از آن باب افتعال است مثل اِکْتَبْتُ، اِشْتَعَلْتُ، اِجْتَمَعُوا

فعل امر

فعل امر فعلی است که در آن امری یا دستور و فرمانی به کسی یا یکی نی داده میشود

فعل امر مجزوم است - یعنی آخر آن ساکن (س) است و «ن» جمع و تشبیه آن حذف شده است

فعل امر را از مضارع میزنند به این ترتیب که حرف مضارع را از اول آن بر میدارند و آخرش را مجزوم میکنند

مجزوم میکنند یعنی ضمه (و) آن را بسکون (س) تبدیل میکنند یا «ن» جمع و تشبیه را از آخر آن بر میدارند مثل

اعلم: بدان اَعْبُدْ: عبادت و بندگی و اطاعت بی چون و چرا کن. اتقوا: بر خدایان بترسید اَعْبُدُوا: عبادت کنید

اعلم در اصل از تَعْلَمُ حذف شده که «ت» مضارع آن برداشته شده و بصورت عَلم درآمده و مجزوم شده یعنی

ضمه (و) آخر آن بسکون (س) تبدیل شده و بصورت عَلم درآمده و چون قابل تلفظ نبوده یک هجره (ر) به

اول آن اضافه شده و بصورت اعلم درآمده

اعبُد در اصل از تَعْبُدُ درست شده یعنی «ت» مضارع از اول آن برداشته شده بصورت عبُد درآمده و آخر

آن مجزوم شده یعنی ضمه (و) آن بسکون (س) تبدیل شده و بصورت عبُد درآمده و چون قابل تلفظ نبوده یک

هجره (ا) به اول آن اضافه شده و بصورت اعبُد درآمده

اتقوا در اصل بصورت اتقوا بوده که حرف مضارع آن یعنی «ت» از اول آن برداشته شده و بصورت اتقوا

درآمده و آخر آن مجزوم شده یعنی «ن» آن حذف شده و بصورت اتقوا درآمده. چون قابل تلفظ نبوده یک (ا)

به اول آن اضافه شد و بصورت اتقوا درآمده و چون (و) در آخر که عربی قرار نمیگیرد یک (ا) به آخر آن اضافه شده

و بصورت اتقوا درآمده. مثل کلمه ای که «ا» در آخر که قرار نمیگیرد پس از آن یک (ع) گذاشته میشود و بصورت اتقوا درآمده

هجره (ا) است که صد دارد مثل اکبر. اسماعیل. امید و الف (ا) است که صدای (آ) میدهد مثل یا. عباس. بابا

هجره امر اگر حرف دوم اصلی ضمه (و) داشته باشد بصورت (ا) تلفظ میشود و اگر حرف دوم فتنه یا کسره داشته باشد بصورت (ا) تلفظ

ترتیب سوره: ۲- بقره (۱۱۳ قرآن) - ۷- اعراف - ۸- انفال - ۹- توبه (۱۱۳ قرآن) - ۱۰- یونس

کلید فهم قرآن

يَتْلُكُمُوهَا مَا كَسَبْتُمْ وَلَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَلَا تَسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ

آنها گروهی بودند که مرزد، هر چه کردند مال خودشان است و آنچه شما کمینید مال شماست، درباره آنچه آنها کردند از شما بازخواست نمیکنند.

تَلَّكَ: آن (موش ذلک) شما دو کلمه است بمعنی از، و درباره و ما: آنچه چیزی، هر چیزی چه چیزی، کَانُوا يَعْمَلُونَ: عمل میکردند.

ماضی کان (در صیغه آن) با فعل مضارع (در صیغه آن) معنی ماضی تکراری میدهد.

ماضی مطلق مثل رفتم، رفتی، رفتیم، رفتید در ماضی تکراری یک «می» قبل از آن می آید مثل میرفتم، میرفتی، میرفتیم، میرفتید.

اتمرار ادامه کار را میزند چه در زمان حال باشد یا کاری که در روز یا ماه یا سال ادامه داشته.

مثل کسی که در راه به درخت میرسد و میگوید کجا میرفتی و او بگوید به خانه رفتم میرفتم. یا کسی بگوید: در کودکی به مدرسه میرفتم میرفتی یعنی روزی

تَلَّكَ مَوْث ذَلِكُ است در دو معنی آن «بر خلاف این» میدهد و «ش» به دور هستند و «آنها اسم اشاره میگویند»

هَذَا یعنی این و مَوْثِ آن هَذِهِ میباشد که هر دو معنی این میدهد.

أُولَئِكَ جمع ذَلِكُ تَلَّكَ است معنی آنها (شماره به دور) میدهد. در صورتیکه هُمُ و هُمُ معنی ایشان. ایشان را هم ضمیر است.

هَذَا معنی اینها میدهد و جمع هَذَا هَذِهِ است. اشاره به نزدیک است.

ن: نون ساکن وقتی به نش حرف یَزْمَلُونَ یعنی «ی» «ر» «م» «ل» «و» «ن» برسد به آنها تبدیل

میشود (در حالت طبیعی) در احوال تلفظ. لذا عَنَ مَا در تلفظ عَمَّا میشود. یعنی چون «ن» به «م» «ع» رسیده تبدیل به «م» شده و نش پدید آمده

ن: نون ساکن وقتی به «ب» «ب» برسد به «م» تبدیل میشود (بطور طبیعی) مثل شنبه که شمبه و زُئبه که دعبه میشود.

فراورش نکنید که هر شب لا اقل ده دقیقه در منزل خودتان کلاس یک نفره یا چند نفره در ساعت معین تشکیل دهید و درس را تکرار کنید

فراورش نکنید که لازم نیست قرآن را بخوانید بلکه به قرآن نگاه کنید و در لغتی که مربوط به درس بود معنی کنید.

ادامه ترتیب سوره ۱۱- هود ۱۲- یوسف ۱۳- زمر ۱۴- ابراهیم ۱۵- حجر

اگر معنی آیه فوق در دست توجه کنید می فهمید که جفت درباره خوبی و بدی که دشمنان خلاف دین است که مسلمان دارند.

«لا» به نوع است ۱- لا که معنی «نه» یا «نیت» میدهد که اگر مرفعل باشد معنی «نه» میدهد مثل لا اقول نمیگویم.

۲- لا که معنی نفی جنس میکند در برابر اسم بیاید مثل لا اله الا الله «هیچ معبودی (وجود قابل پریشی) غیر از خدا وجود ندارد».

۳- لا که معنی نفی و منع میدهد و بر مرفعل مضارع می آید و شخص را از انجام کاری نفی و منع میکند مثل لا تعبدوا الا الله.

«بنده و مطیع هیچکس غیر از خدا نباشد» «اطاعت بی چون چراغ غیر از خدا نکند».

عبد یعنی بنده . بنده از ارباب فرمان فرما و کسی که برای او وظیفه تعیین میکند بدون چون و چرا اطاعت میکند. اگر میلیون نفر او

دستوری بدهند و اربابش دستور دیگری بدارد همه او از دستور اربابش اطاعت میکند. البته در جاهایی که جانش در خطر نباشد.

عبارت یعنی بنده گئی کردن. لا تعبدوا یعنی «بنده گئی و اطاعت بی چون و چرا نکند» الا الله یعنی «غیر از خدا» بجز خدا»

ارباب جمع رب است یعنی رب؛ ولی در فارسی معنی مفرد بکار میرود و جمع بسته میشود مثل ارباب کارخانه یعنی صاحب و مالک کارخانه

که بکارگزارانش دستور میدهد هر کدلم چه کاری بکنند و چه وظیفه ای را باید انجام دهند. رب یعنی آقا، سرور، مالک، صاحب، صاحب اختیار، کارفرما.

ارباب کارخانه یعنی مالک و صاحب و صاحب اختیار و کارفرمای کارخانه. وقتی سالان از دستور لا تعبدوا الا الله پیروی میکنند از دستور

هیچکس و هیچ مقام و هیچ سازمانی غیر از خدا در صورتیکه دستورش برخلاف دستور خدا باشد اطاعت نمیکند و فوق قانون نیستند. و قانون

را با اینکه دست افراد نمیکند که به فرمان و مطابقت میل نکنند در این نسبت و برخاست عوض کنند (کاری که در برابر جهان میشود)

هیتلر در کشور دموکراسی آلمان در توسط مجلس قانونگذاری آلمان (رایشتاک) هیتلر دیکتاتور شد و دستور حمله به کشور همسایه را کرد.

«پریش» در فارسی به معنی «خدمت کردن» است «پرستار» یعنی کسی که به پریش خدمت میکند. «پریش» به معنی «دست داشتن زیاد»

که امروزه بکار میرود بنوده ولی حالا مردم از لفظ پریش معنی «دست داشتن زیاد» را می فهمند. خدا را پرستید یعنی «در خدمت خدا باش» او پس

لا در صورتیکه معنی نفی و منع بدهد فعل مضارع را مجزوم میکند یعنی ضمه آخر فعل مضارع را به سکون (س) تبدیل میکند و «ن» جمع

و «ن» تثنیه را از آخر آن حذف میکند مثل لا تعبدوا که در اصل لا تعبدون بوده. در صورتیکه لا بمعنی نفی تغییر در فعل مضارع نمیدهد

فراموش نکنیم که اگر «و» یا «ی» به حرف ساکن برسد حذف میشود مثل لا تقول که لا تقول بوده است.

انما المؤمنون الذين امنوا بالله در رسولهم محمد لم يراجوا، وجاهدوا بآموالهم وانفسهم في سبيل الله اولئك هم الصادقون
مؤمنین واقعی که فی مسند که به خدا در پیش ایمان آوردند و بعد هم نترسند، و با مال و جان خود (خون یک نیمی پاک جفا کردند،

چنین افرادی (در ایمان خود) صادق هستند.

نم: بعد مؤمنون: اسم فاعل از ایمان از باب افعال است. صفت شبهه میباشد که دلالت بر صفتی همیشه میکند.
کلمه ای که اول آن «م» و حرف قبل از آخر آن کسره (ه) داشته باشد اسم فاعل است و اگر کار نباشد و از آنده صفتی نشان دهد صفت
مؤمن مثل مصلح و مسلم اسم فاعل با صفت شبهه از باب افعال است. دلی باب های دیگر نیز هم حرف اول آن
در حالی که اسم فاعل باشد «م» و حرف قبل از آن کسره (ه) دارد مثل ملتفت، مستخرج، معتدق، مجاهد، منسیر، متق
ایمان از آن ختم شده و در باب افعال بصورت امان شده. هززه ای که حرف قبل آن کسره داشته باشد بصورت (ه)
در می آید و ایمان میشود. اگر حرف قبل از هززه ضمه (ه) داشته باشد هززه کن باشد بصورت (و) نوشته میشود مثل مؤمن
لا ف: در اول کلمه معنی پس یا تنها بر این نمیدهد.

اسم فاعل بر وزن فاعل می آید مثل کاسب (کسب کننده) ناظر (نظر کننده)، تاجر (تجارت کننده) صادق (راستگو)
اسم فاعل در افعال نیز با «م» شروع میشود و حرف وسط اصلی آن کسره بگیرد مثل مصلح و مجاهد و منفع
افعال نیز افعالی هستند که یک یا چند حرف به حروف اصلی اضافه شده باشد مثل باب تفعیل، افعال، افعال
صیغه های باب تفعیل را از حروف وسط اصلی آن میشناسیم که شبیه دارد مثل صدقوا صدیق گردند و مکتب بین (کتابخانه) کان
باب افعال در مضارع مثل فعل مجرد یعنی صیغه های مضارع آن ۳ حرف اصلی دارد، فقط حرف مضارع آن ضمه (ه)
دارد مثل یخربون (بیرون میکنند) که فعل متعدی است و مفعول دارد. در صورتیکه یخربون یعنی «بیرون میروند»

هززه اول ماضی و امر باب افعال فتمه دارد مثل انزل (نازل کردن) و انزل «پایین بفرست»

صیغه های باب افعال حروف سوم آنها «ت» میباشد که پس از حرف اول اصلی می آید پس از آن ۲ حرف اصلی دارد.

فعل مجهول

فعل معلوم فعلی است که در آن از فاعل فعل صهیبت بشود و چه مفعول داشته باشد، چه مفعول نداشته باشد

مثل «حسن نیت» یا «تقی منوچهر را به مدرسه برد» به اولی که مفعول ندارد فعل لازم و به دومی که مفعول دارد فعل متعدی میگویند

فعل مجهول فعلی است که به مفعول نسبت داده میشود و به آن نایب فاعل میگویند:

مثل «منوچهر به مدرسه برده شد» همانطور که می بینیم از فعل ملکی «شدن» برای سخن آن تمثاله میشود

فعل اصلی در جمله مجهول بصورت اسم مفعول گفته میشود و «شدن» فقط صرف میشود.

مثل «منوچهر به مدرسه برده شد» یا «شدن کردن» به خانه فرستاده شدند»

برای سخن اسم مفعول در فارسی «دن» مصدری را از آخر آن بر میارند و «ن» به جای آن میگذارند»

مثل «بردن» که با برد داشته شدن «دن» مصدری «برد» میشود و با اضافه کردن «ن» به آخر آن «برده» میشود.

در سخن ماضی مجهول در عربی حرف اول را مضموم یعنی «ضمه» دارند میکنند و حرف قبل از آخر را مکسور یعنی «کسبه» میکنند

و حرف آخر مفتوح یعنی فتحه داردی ماند و بقیه حرکات در افعال مزید به ضمیه تبدیل میشود. مثل «تستعیم» که «تستعیم» میشود.

برای سخن مضارع مجهول حرف اول مضموم میشود و حرف قبل از آخر مفتوح یعنی فتحه دارد میشود.

مثل «یکتب» که تبدیل به «یکتب» میشود. «یکتب» یعنی «بنویس» اما «یکتب» یعنی «نویسند»

در ماضی مجهول همیشه دیدیم حرف اول آن ضمه «ن» دارد می بینیم مضارع مجهول است و هیچ به ویدل بقیه ندارد.

اما در مضارع مجهول غیر از آنکه به بینیم حرف اول آن ضمه دارد باید به بینیم حرف قبل از آخر آن فتحه دارد یا نه.

چون باب افعال هم مضارعش حرف اولش ضمه دارد ولی حرف آخر معلوم آن کسره (ه) دارد.

حرف مضارعت یعنی حرف اول فعل مضارع باب افعال و تفعیل و مفاعله ضمه دارد ولی حرف قبل از آخر آنها

کسره دارد. افعالی که ماضی آنها هم حرف داشته باشد حرف مضارعت آنها ضمه (ه) میگیرد.

ترتیب سوره های قرآن: ۱۶- نحل ۱۷- ابراه (بنی اسرائیل) ۱۸- تکوین ۱۹- بریم آ ۲۰ طه

کلید فهم قرآن ۸

ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ... ۱۶: ۱۲۵

مردم را با حکمت و پند نیکو به راه خداوندت دعوت کن و با بهترین روش با آنها گفتگو کن...

این حکم و توصیه خدا در راه دعوت دیگران به راه خداست. مسلمان و قومی تسلیم حکم خداست و با بهترین طرز گفتگو میکنند.

حکمت هم علم همه جانبه است. لذا فرزند مسلمان با شناخت واقعی دین دیگران را به راه خدا دعوت میکند و با توجه به سطح معلومات

ایشان مطالبی را برای آنها طرح میکند. چون میداند معلومات آنها در باره کتاب الهی که اسماً قبول دارند و خود را پیرو

آن میدانند در بیشتر افراد صفر است یعنی جز اسم چیزی از آن نمیدانند و آنچه از پدر و مادر و آشنایان بی اطلاع اطرافشان

شنیده اند دین میدانند. اگر با قرآن هم آشنائی داشته اند فقط خواندن آن را یاد گرفته اند چه رسد به تفهیم آن و تدبر آن.

لذا باید از آنها پرسید آیا قرآن را خوانده اند یا نه؟ معلوم جنجال میکنند. چون جنجال میکنند بگویند خوانده ایم و از آن باطنی

نداریم و درباره چیزی که نمیدانیم چیست اظهار نظر میکنیم. لذا باید به آنها گفت یک سوال ساده از تو کردم. آیا قرآن را خوانده ای

یا نه؟ اگر باز جنجال کرد باید باز از او پرسید: آیا قرآن را خوانده ای یا نه؟ این جواب جنجال ندارد. البته معمولاً چند کلمه ای که

از این دین شنیده اند میگویند. باید باز از ایشان پرسید قرآن خوانده ای یا نه؟ اگر باز جنجال راه انداخت باید آیات کلیدی

قرآن با صبر به آنها گفت و باید از آنها پرس از گفتن هر یک از آنها پرسید این آیه را شنیده ای یا خوانده ای یا نه؟ اگر نخوابت گوش

بدهی مثل موقعی است که با او صحبت کرده اند و چیزی از دست نداده اند ولی این حرف نشاند که آیا قرآن خوانده ای یا نه که درباره آن

اظهار نظر میکنند؟ یا آنچه از مردم بی اطلاع شنیده اند دین می شناسید؟

آنچه تا بحال در بحث قبلی بده ایم این است که مسلمان فقط از قرآن پیروی میکنند و از اولیائی غیر از آن پیروی نمیکنند.

و دین برای این آمده که مردم یعنی انسان را عدالت را در جامعه برقرار کنند و حق واقعی بچشم و جامعه با عدالت شود.

و دین میخواهد انسان را بنده خدا باشد و بنده یعنی مطیع بودن و برای هر یک از اولیائی و قدرتمندان زمان نباشد.

و این بدانند که آنچه پس از ایمان به خدا و روز آخرت باعث برتری است کار درست یعنی عمل صالح است نه اسم؟

و اگر این از کتبه‌ها بزرگ خودداری کند کتبه‌ها متوسط و کوچک او را که در قرآن است خداوند می بخشد چه رسد به کتبه‌هایی که ریلوان به نام دین ختم اند و مردم بی اطلاع از قرآن آنها را از دین می‌شمارند.

و مسلمان میدانند که کار کتبه‌شنگان چه خوب چه بد مربوط به خورشید بوده اگر چه اثر آن در اجزای عارضه‌ای وجود دارد. امروزه ما هستیم در این دنیائی که از ریلوان به ما رسیده و توانستی که خداوند در جهان و طبیعت گذاشته و دستور دانی که برای راهنایی ماداره مسلمان میدانند که باید با مال جانش در راه خدا یعنی خشن دنیائی که در آن از ظلم و فساد (عمل غیر صالح) نباشد و صدمه‌ای با اتحاد خود مردم را بنده و مطیع بودن چون در جای دستور و نظریاتی خود نکته کوشش و جفا کند.

و مردم را با حکمت و پند و اندرز نیکو به راه خدا دعوت کند و با بهترین روش با آنها بحث و گفتگو کند و آنها را بفهماند و روشن بک دنیای پاک و طایفه هر فرد و عاقل متفکر است چون خشن چنین دنیائی به نفع هر فرد و خانواده او و تمام افراد است.

آنچه از در سهای عربی دیدیم

اسم ۱ یا مجرورند آخرشان کسر دارد. یا مفعول هستند که مؤثرترین آن در زبان ۳ چیز است مفعول اسمی است که حرف آخرش فتحه (ک) دارد. یا مرفوع هستند یعنی حرف آخرشان ضمه (ت) دارد.

مجرور ۲ فقط دو نوع است ۱- پس از حرف جر ۲- مضاف الیه

مفعول ۴ آنی که در قرآن زیاد بار بار رفته سه نوع است: ۱- حرف شبهه بالفعل ۲- پس از صیغه‌های افعال ناقصه ۳- مفعول ۴

مرفوع ۴ مرفوع هستند: ۱- فاعل ۲- مایب فاعل (مفعولی که جای فاعل را گرفته) ۳- مبتدا ۴- خبر

برای بحث امروز باید بدانیم جمله در عربی ۲ نوع است: ۱- جمله فعلیه (که با فعل شروع میشود) ۲- جمله اسمیه (که با اسم شروع میشود)

جمله فعلیه شامل فعل و فاعل بعضی مواقع مفعول دارد. ولی جمله اسمیه شامل مبتدا (اسمی که ابتدای جمله است) و خبر می‌باشد که درباره

مبتدا اداره میشود. خبر میتواند یک کلمه یا یک جمله اسمیه یا فعلیه یا جار و مجرور باشد. فقط شش نوع فاعل و مفعول در قسم قرآن اثر دارد.

ترتیب سوره: ۲۱: انبیاء ۲۲: حج ۲۳: مؤمنون ۲۴: نور ۲۵: فرقان